

درس‌هایی از نهج البلاغه



(خطبه ۲۵)

- منتشر نشده -

آیت الله العظمی

منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم

"و قد تواترت عليه الاخبار باستيلاء"

"اصحاب معاوية على البلاد . . ."

علت ایراد این خطبه :

این خطبه مربوط است به داستانی که

برای عبیدالله بن عباس و سعید بن نمران

در یمن اتفاق افتاد . عبیدالله بن عباس که

برادر عبدالله بن عباس و پسر عموی حضرت

امیر (ع) است ، از طرف حضرت ، ولسی و

حاکم بر صنعا در یمن بود . عبیدالله کسی

بود که در نهایت امر به ارتش معاویه پیوست .

دومین والی حضرت امیر (ع) در یمن ،

سعید بن نمران است که از طرف حضرت ، بر

شهر "جند" در نزدیکی صنعا حکومت میکرد .

با اینکه شیعیان حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام در یمن زیاد بودند ، ولسی

شیعیان عثمان هم آنجا بودند که نسبت به

حضرت امیر بغض و کینه داشتند . اینسن

اشخاص نامهای محرمانه به معاویه نوشتند

و او را ترغیب و تشویق کردند که به یمن

نیرو بفرستد و یمن را از زیر نفوذ حضرت

امیر (ع) در آورده آنجا را اشغال کند .

معاویه ، سربانی از اهل یمن را در رأس یک

ارتش مجهز به یمن می فرستد و پس از یک

جنگ مختصر ، ارتش به داخل شهر نفوذ

بهرز پیر و فرزند



مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ ، أَيْضُهَا وَأَسْطُهَا ، إِنْ لَمْ تَكُوفِي إِلَّا أَنْتِ ،
 تَهَبُ أَعْمِيرُكَ فَتَحَكَّ اللَّهُ !
 لَعَنَ أَبِيكَ الْخَبِيرَ يَا عَمْرُو إِنَّنِي عَلَى وَصْرٍ - مِنْ ذَا الْإِنَاءِ - قَلِيلٍ
 أَنْبِئْتُ بِشَرِّ قَدِيدِ أَمْلَحَ الْيَمِينَ ، وَرَأَى وَاللهُ لِأَعْلُنُ أَنْ هُوَ لَاءُ الْقَوْمِ
 سَيَدَاوُونَ بِكُمْ بِأَجْنَابِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ ، وَتَفَرُّوكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ ،
 وَيَسْتَعْبِئِيكُمْ إِمَانَكُمْ فِي الْحَقِّ ، وَمَطَاعَتِهِمْ إِمَانَهُمْ فِي الْبَاطِلِ ، وَيَأْتِيهِمْ
 الْأَمَانَةُ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ ، وَيَصَلِّجُهُمْ فِي بِلَادِهِمْ وَقَسَادِكُمْ .
 فَلَوْ أَتَمَمْتُ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ لَخَشِيتُ أَنْ يَلْعَبَ بِعَلَاقَتِهِ
 اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلِكْتُهُمْ وَمَلَوِي ، وَسَمَّيْتُهُمْ وَسَمَوِي ، قَابِلِنِي بِهِمْ
 خَيْرًا مِنْهُمْ ، وَأَبْدَلْتُهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي ، اللَّهُمَّ مَثِّ قُلُوبَهُمْ كَمَا يَمَاتُ
 الْيَلْبُغُ فِي الْمَاءِ ، أَمَا وَاللهِ لَوَدِدْتُ أَنْ لِي بِكُمْ أَلْفُ قَارِسٍ مِنْ بَنِي
 فِرَاسٍ بِنِ عَنَمٍ .

مُعَاوِيَةَ ، لَوْ دَعَوْتُ ، أَنَاكَ مِنْهُمْ قَوَارِسُ مِثْلُ أَرْبِيَةِ الْحَيَمِ
 ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَنِيرِ

می کند . عبيدالله بن عباس و سعيد بن -
 نعمان ، بدون هیچ مقاومتی دست از کسار
 می کشند و با گذاشتن دو نفر بجای خود از
 شهر فرار می کنند و به کوفه می آیند . در کوفه
 نیز برای خود بهانه هایی بیان می کنند ،
 تسلیم شدن یمن را اعلام می دارند .

معاویه در نظر اهل سنت :

در اینجا به برادران توصیه می کنم به
 جای اینکه شرح حال معاویه را از زبان من
 شعری بشنوند ، نظری بر صفحات آخر جلد
 اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
 معتزلی سنی ببینند و این مطلب را از زبان
 یکی از دانشمندان اهل سنت بشنوند . در
 اینجا قسمتی از سخنان ابن ابی الحدید را
 نقل می کنم ، و از اهل مطالعه می خواهم
 بقیه این مطلب را در آن کتاب بخوانند .

وی چنین می گوید :

" معاویه پیش بزرگان ما (یعنی بزرگان
 اهل سنت) آدم مورد اعتمادی نبود ما ست
 و سپس می گوید : اگر هیچ یک از چیزهایی
 که از معاویه نقل کرده اند ، در او نباشد ،
 برای فساد حال معاویه همینقدر کافی است
 که با امام زمان و خلیفه وقت خود - حضرت
 امیرالمؤمنین (ع) - جنگ کرد "

معاویه ، سزین ابی اریطه را با ۳۰۰۰ -
 سرباز برای اشغال یمن به آنجا می فرستد و
 به او سفارش می کند که هر جا با شیعیان علی
 برخورد کردی ، آنان را از دم شمشیر
 بگذران ! خوب ، من این را واقعا با چه
 منطقی می توانم درست کنم ؟ ! علی ، خلیفه
 مسلمانان و پسر عموی پیامبر (ص) است و
 آن همه سابقه در اسلام دارد ، اکنون معاویه
 به سز دستور می دهد که هر جا شیعیان علی
 را دیدی از دم شمشیر بگذران !

ماجهت سز ، مأمور معاویه :

داستان سز را نیز از زبان ابن ابی الحدید
 بشنویم . وی چنین می گوید :

" وقتی نامه مردم یمن به معاویه رسید ،
 سز ، پسر ابی اریطه را فراخواند ، و بیان
 قَاسِي الْقَلْبِ فَظًّا لَلدَّمَاءِ لَأَرَأَيْتَ عِنْدَهُ
 وَ لَأَرْحَمَةً " - سز یک آدم قسی القلب خشن
 خیلی خونریزی بود و هیچ رحمت و شفقتی
 در او نبود و هیچ کس رحم نمی کرد . معاویه
 به او دستور داد که از راه حجاز و مکه و
 مدینه برو تا به یمن برسد " . (چون یمن او را
 خواسته بودند ، اهل مکه و مدینه که دعوتش
 نکرده بودند و در آنجا مهمان ناخوانده
 بود ، ولی معاویه او را امر می کند که از راه
 مدینه ، شهری که مدتی پایتخت خلافت
 اسلام بوده است و صحابه پیامبر و مهاجرین
 و انصار در آنجا بودند ، بگذرد تا به یمن
 برسد) .

این ابی الحدید ادامه می دهد :

" معاویه به او گفت : " لا تنزل علی بلد

اهله علی طاعة علی الا بسکت علیهم
 لسانک حتی یروا أنهم لانجاة لهم و انک
 محبط بهم ، ثم اکف عنهم و ادعهم الی -
 البیعة ، فمن ابی فاقتله ، و اقتل شیعة علی
 حيث کانوا " .

- فرود نیا بر شهری که مردمش مطاعت
 علی هستند مگر اینکه زبان را با فحشو
 تهدید باز کنی ، و به حدی آنان را برترسانی
 که بدانند هیچ چاره ای جز اطاعت تو ندارند
 پس از آنکه خشونت خود را اعمال کردی ،
 دست از آنان بردار و آنها را به بیعت با
 من (معاویه) دعوت کن ، و هر کدام از شیعیان
 علی که حاضر به بیعت نشد او را بکش ، و
 پیروان علی را - هر کجا که بودند بکش "
 سز بن ابی اریطه با نیرویی مرکب از سه
 هزار سرباز راه می افتد ، در بین راه از آنان
 سان می بیند ، چهارصد سرباز با فرار کرده و
 یا از بین رفته بودند . با ۲۶۰۰ نفر بقیه ،
 وارد مدینه شد ، عدای را کشت و بقیه مردم
 را با تهدید واداره بیعت کرد ، سپس با
 هریره را به عنوان حاکم مدینه ، نصب نمود

همین برنامه را در مکه و طائف و سایر شهرها نیز اجرا کرد. نتیجه این مسافرت ننگین این شد که ۳۰ هزار نفر از مهاجرین و انصار را از دم شمشیر گذراند.

بسر بن ای اوطا به هیچ کس رحم نمی کرد حتی زنها و کودکان را به قتل می رساند. دو بچه کوچک عبدالله بن عباس را نیز کشت و مورد اعتراض زنان واقع شد. خلاصه پس از آن همه کشتار واردیمن شد و دو نفر

هائی را که در قبضه حکومت علی است ، یکی یکی تضعیف کرده و تحت اشغال خود در می آوریم ، تا اینکه اطراف کشور اسلامی ، از دست علی گرفته شود ، سپس گرفتن کوفه آسان می شود .

در هر صورت خطبای که می خوانیم (خطبه ۲۵) مربوط به این داستان است . سید رضی (ره) می فرماید : اخبار متواتر به حضرت امیر (ع) رسیده بود که اصحاب

ای شهر کوفه ! اگر بنا است فقط تو باشی ،

با آن همه گردبادهای تند که در داخل تو می وزد ،

و اختلاف و نزاعهایی که در مردم تو وجود دارد ، خدا

رویت را سیاه کند .

حاکمی که از طرف عبدالله و سعید در آنجا بودند ، آن دو نفر را نیز به قتل رساند و با خونریزی و تهدید از مردم بیعت گرفت و سپس نزد معاویه برگشت .

در شرح حالش نوشتفاند : حضرت علی علیه السلام هنگامی که اخبار شورش و خونریزی بسر را شنید ، او را نفرین کرد و گفت : خدایا عقل او را از او بگیر . در تاریخ آمده است که بسر دیوانه شد و در حال دیوانگی همواره می گفت : شمشیر به من بدهیسد ، می خواهم بروم مردم را بکشم ! به او یک شمشیر چوبین می دادند ، او با این شمشیر حمله می کرد و خود را به این طرف و آن طرف می زد تا اینکه به درک واصل شد .

در تاریخ نوشتفاند که : به یکی از خوبان معاویه گفتند - که ظاهرا ولید بن عقبه است - به معاویه بگو ، برای رفتن به طرف کوفه مهیا شود زیرا در بین مردم کوفه اختلافات زیادی هست و فرصت برای حمله آماده می باشد . معاویه گفت : این چه کاری است که ما از اول به کوفه حمله کنیم ؟ ما شهر -

معاویه بر شهرها استیلا پیدا کردفاند . دو فرماندار حضرت نیز (عبدالله بن عباس و سعید بن نمران) از یمن آمده بودند . و از اینکه با بسر جنگ نکرده و صحنه را برای بسر و دشمنان دین خالی گذاشته و فرار کرده بودند ، حضرت امیر (ع) در حالی که باز سنگینی اصحاب خود در جنگ و جهاد و مخالفت با وی ، سخت ناراحت بودند ، روی منبر رفته و خطاب به آنان چنین فرمودند :

سخنان امام :

"ماهی الا الکوفة اقبضها و ابسطها" تمام اطراف بلاد را دشمن دارد اشغال می کند ، و تنها یک کوفه برای من مانده است که قبض و بسط آن در دست من است . تازه کوفه هم صد در صد مطیع من نیست و باید های اختلاف در آن می وزد ، یعنی کوفه نیز بر از آشوب است .

"اقبضها و ابسطها"

- کوفه را قبض و بسطش می کنم . بسک حاکم که در جایی باشد وقتی می خواهند بگویند در آنجا تصرفاتی دارد می گویند

قبض و بسط آنجا در دست او است که یک وقت آن را می گیرد (قبض) و با زمین می گذارد (بسط) . این کنایه است از اینکه استیلائی بر آن "شی" دارد . مثل مالی که در اختیار کسی باشد ،

"ان لم تکنی الا است"

"تهب عاصیرک فقبضک الله"

در این جمله معترضه ، حضرت به اصطلاح "التفات" کرده اند از غیبت به خطاب . نخست کوفه را به نحو غیبت بیان کردند سپس خطاب به کوفه چنین فرمودند : ای شهر کوفه ! اگر بنا است فقط تو باشی ، با آن همه گردبادهای تند که در داخل تو میوزد و اختلافات و نزاعهایی که در (مردم) تو وجود دارد ، خدا رویت را سیاه کند ! تو هم نباشی !

هنگامی که امام می بینند کوفهای که مرکز نقل خلافت اسلامی است ، با آن همفارتش و سپاه نیرومند ، ولی نیروهای معاویه در اطراف بلاد شورش و کشتار می کنند و کوفهای هم که مانده صد در صد خالص نیست و مردم آن از امر امام اطاعت نمی کنند ، شهر را نفرین می کند - و راستی جای نفرین است - البته نفرین شهر ، در حقیقت نفرین به مردم آن شهر است .

"تهب" از هب ، بیهب ، اصل معنایش وزیدن باد است .

اعاصیر : جمع اعصار یعنی گردباد . در قرآن هم آمده است : "اعصار قبیس نثار فاحترقت" یعنی گردباری که در آن آتش است . گویا حضرت می خواهد بفرماید که کوفه متزلزل است و بکنواخت و مطیع نیست ، مثل گردبادهای شدید که ایجاد تزلزل می کند . و تمثل بقول الشاعر : آن وقت حضرت از باب مثال شعری را از یک شاعر

"الْأَمَانَاتُ إِلَىٰ أَهْلِهَا"

"و بملاجهم فی بلادهم و فسادکم"

به آنها در بلاد خودشان، به مصلحت خودکارهایی انجام می دهند و شما در بلاد خودتان دارید افساد می کنید. شاید معاویه در نام - که مرکز قدرتش بود - تعمیراتی و اصلاحاتی داشته ولی در کوفه نمی گذاشتند، حضرت علی (ع) آن کار - هایی که اصلاح است و به نفع جامعه است، انجام بدهد.

"فلو اتهمت احدکم علی قعب"

"لخشت ان یدهب بعلاقته"

- (شما اینقدر خائید که) اگر یک گاسه چوبی که قیمت ندارد، به شما واگذار کنم، می ترسم که بند آن را ببرید
قعب: گاسه و قدح چوبی.

علاقته: مقصود از علاقه همان بندی است که به وسیله آن، گاسه را به پالان شستر آویزان می کردند، حضرت می خواهد بفرماید اینقدر شما خائن و دزدید که اگر نتوانستید

امامتان (معاویه) با اینکه باطل است اطاعت می کنند ولی شما با اینکه بر حقیق و امامتان حق است، باهم اتحاد و پیوستگی ندارید و از امامتان اطاعت نمی کنید.

امام در این سخنان تاکید می فرمایند که رمز و راز پیروزی، اتحاد و پیروی از یک رهبر است. بنا بر این آنان گرچه بر باطلند و امامتان معاویه بر باطل است ولی چون از او اطاعت می کنند سرانجام بر شما پیروز خواهند شد و شما در اثر اختلاف و مخالفت با امامتان، گرچه امام به حقی است، شکست می خورید. و همینطور هم شد منتهی نه در زمان حضرت علی.

"سید النون" از دولت (بمعنی غلبه) است، یعنی آنها بر شما غلبه پیدای می کنند و حاکم می شوند.

"و بادا هم الامانة الی"

"ما حسبهم و خیانتکم"

آنها امانت را به رفیق خودشان که معاویه باشد می بپردازند، اما شما نسبت به

نقل کرده است. "تعشیل" معنایش این است که انسان برای اینکه بخواهد شاهدهی برای مطلب خویش بیاورد، به داستان یا بسک بیت شعری استشهاد می کند. و در اینجا حضرت بقول شاعر استشهاد می فرماید:

"لعمرابیک الخیر یا عمرو اننی"

"علی و ضرمن ذا الائنه قلیل"

لعمرابیک الخیر: به دین یا به جان پدر خوبت قسم.

وضر: چربی اطراف ظرف غذا است که بدان چسبیده باشد.

معنای این بیت این است که ای عمرو، به دین یا به جان پدر خوبت سوگند که من به نه مانده چربی کسی از این ظرف غذا رسیدم. کنایه از این که بهره من از این حکومت اسلامی با آن همه وسعت، بسیار اندک و ناچیز است.

این داستان مربوط به اواخر عمر حضرت بوده است که معاویه در شهرهای مختلف، فتنه و شورش بپا کرده بود و تنها کوفه در اختیار حضرت بود.

"انیت بسرا قد اطلع الیمن"

- به من خبر رسیده است که بسربین ایی ارطاة یمن را زیر نظر گرفته و بر آنجا احاطه پیدا کرده است.

"وانی والله لاظن ان هؤلاء"

"القوم سید النون منکم"

"با جماعهم علی باطلهم و"

"تفرقتکم عن حقتکم و بمعصیتکم"

"اما کم فی الحق و طاعتهم"

"اما هم فی الباطل"

- من بخدا قسم چنین می بینم که این جماعتی که بر باطلند (ارتش معاویه) سر شما غالب خواهند شد، زیرا اینها در باطلشان اتحاد و همبستگی دارند و از

بخدا قسم چنین می بینم که این جماعتی که بر باطلند چون در باطلشان اتحاد دارند، بر شما پیروز خواهند شد ولی شما با اینکه امامتان حق است، باهم اتحاد ندارید و از امام اطاعت نمی کنید.

گاسه را دزدید، از ترس اینکه رسوا و مفتضح شوید، بند گاسه را می دزدید. گاسه ها را نمی توانستند دزدند چون مشخص شده و طبق آمار به آنها می سپردند ولی بندش را می توانستند دزدند و بعد بهانه بیاورند که بند پاره شده و افتاده است! برخی از مفسرین نهج البلاغه چنین معنی کرده اند که گاسه را با بندش ببرد ولی ما احتمال می دهیم که مراد، تنها بند گاسه باشد نه

امام خودتان خیانت می کنید. معلوم می شود اصحاب حضرت علی (ع) غیر از اینکه اطاعت نداشتند، خیانتی هم داشتند، البته ممکن است مراد از امانت اصحاب معاویه همان عهد و پیمانی باشد که با معاویه بسته بودند که از او اطاعت کنند، زیرا یکی از معانی امانت همان عهد و پیمان است، در قرآن هم آمده است:

"ان الله یامرکم ان تؤدوا"

اگر انسان يك ميليون ارتش پراکنده سرکش داشته باشد هيچ کار بردی برای اوندارند ولی هزار نفر منظم فرمانبردار گاهی يك کشور را می توانند فتح کنند

شجاعت و اطاعت از رهس ور رهبرشان بودند. لذا حضرت می فرماید من دوست دارم همه این مردم و ارتش کوفه از من گرفته شود و هزار نفر از بنی فراس بن غنم به من داده شود. این مثل و کنایه است. یعنی به جای یک میلیون مردم کوفه، کاش خدا هزار نفر آدم مطیع پشتکار بمن میداد زیرا آنچه در ارتش مهم است کیفیت آن است. اگر انسان یک میلیون ارتش پراکنده نامنظم سرکش داشته باشد، هيچ کار بردی برای اوندارند، بلکه تنها ضرر و زیان مادی و معنوی به انسان می زنند. اما اگر هزار نفر آدم منظم فرمانبردار پشتکار نیرومند باشند، گاهی یک کشور را می توانند فتح کنند.

امام (ع) برای اینکه آن گونه ارتشی را بسناید، استشهاد به یک بیت شعر مینماید:

هنالك لو دعوت اتاك منهم
فوارس مثل ارمية الحميم
فوارس: جمع فارس یعنی اسب سوار.
ارمیه: جمع رمی، به معنای ابراست.
حمیم: تابستان.

بنا بر این ارمیه الحمیم به معنای اسب تابستانی است که باران ندارد و سبک است و همانند برق حرکت می کند. حضرت میخواهد بفرماید: این هزار نفر چنان مطیع و فرمانبردار که اگر آنان را دعوت کنی و فراخوانی، این اسب سواران چابک همانند برق می آیند، ولی اهل کوفه، هنگام دعوت به جهاد سست می شوند و حرکت نمی کنند و به زمین میخ کوب می شوند.

ثم نزل علیه السلام - من العنبر
سپس حضرت امیر (ع) از منبر پائین آمدند.
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

بخواهد بدتری به آنها عطا کند. بنا بر این معنای جمله چنین می شود: خداها من خوب را از آنها بگیر و شری بر آنها مسلط کن. و ممکن است هم بگوئیم که حضرت امیر (ع) باینکه در منتهای خوبی بوده ولی به نظر آنها، بد می باشد چون آدمی که لجبار و خیره است آدم حق، در نظرش بد است، لذا حضرت می فرماید حالا که من - در نظر آنها - بد هستم، بدتری به آنها عطا کن.

در اثر نفرین حضرت، معاویه صفسی همانند عمرو بن حجاج بر کوفه مستولی شد و ۱۲۰ هزار نفر از شیعیان علی را اعدام کرد.

اللهم مت قلوبهم كما يمات
الملك في الماء
اینقدر حضرت علی - سلام الله علیه جانش به لب رسیده که اینچنین آبی سارا نفرین می کند: خداها دل اینها را آب کن همچنانکه نمک در آب حل می شود و متفرق می گردد. از بس که آنها نفاق می کردند و منافقانه با حضرت رفتار می کردند، و آنچه حضرت آنها را به جهاد دعوت می کردند، اطاعت نمی کردند لذا امام آنها را نفرین می کند و براستی سزاوار نفرینند.

مَتَّ امزاز مات يموت موتا معنسی
آمیختن و آب کردن است.
اما والله لو ددت ان لي بكم الف
فارس من بنی فراس بن غنم
طايفه فراس بن غنم، طايفه ای معروف به

کاسه و بندش.
اللهم انی قد مللتهم وملونی
اینجا درد دل حضرت شروع می شود: خداها من خسته کردم آنها را از بس که حق گفتم، و آنها از حق گفتن من ناراحت و ملول شدند و آنها هم مرا خسته کردند.
و شمتهم و شمونى

من آنها را ناراحت کردم (زیرا بعضی از افراد هرچه بیشتر به آنها حق بگوئى، بیشتر دل تنگ و ناراحت می شوند)، آنها هم مرا ناراحت و دل آزرده کردند. سپس آنها را نفرین می کند:

قابلتى بهم خيرا منهم
خداها! بجای اینها، افراد بهتری به من عطا کن، یعنی اینها را از من بگیر و دوستان بهتری به من بده. و چه دوستانی بهتر از پیامبر (ص) و ملائکه و اولیای خدا. که حضرت شهید شد و پس از شهادت به آن عالم رفت و به آن دوستان خوب پیوست و بالاخره دعای حضرت مستجاب شد.

وقتی این مردم، قابلیت یک امام و رهبر عادل و حاکم را نداشته باشند و استعداد این را نداشته باشند که رهبری عادل بر آنها حکومت کند، جا دارد که آنها نفرین شوند.
و ابدلهم بی شرا منى

و به آنها بدتر از من عطا کن. اینجا باید بگوئیم که افضل التفصیل معنائسی ندارد زیرا امام که شر نیست که از خدا